

غزوه بني قريظه

آغاز غزوه بني قريظه در سال پنجم هجري قمري ...



آغاز غزوه بني قريظه در سال پنجم هجري قمري

پيش از ظهور اسلام، در مدينه منوره و اطراف آن، چند طايفه يهود زندگي مي کردند و به هنگام هجرت رسول خدا(ص) از مکه معظمه به مدينه و تشکيل حکومت اسلامي در اين شهر، آنان با آن حضرت پيمان صلح و همزيستي مسالمت آميز و عدم تعرض به يکديگر امضا کردند.

ولي يهوديان با اقتدار اسلام و گستردگي حکومت پيامبر(ص) روي خوش نشان نداده و در مواقع گوناگون، در صدد نقض عهد برآمده و قصد ضربه زدن به اسلام و مسلمانان را نمودند. وليکن به حول و قوه الهي، تمامي آنان مقهور قدرت و تيزهوشي پيامبر(ص) و مسلمانان مبارز گرديدند.

طايفه "بني قريظه"، از همين طيف بود. آنان در هنگام هجوم مشرکان مکه و ساير دشمنان اسلام، به مدينه منوره و محاصره اين شهر مقدس و ايجاد جنگ بزرگ احزاب (خندق)، در صدد نقض عهد مسلمانان و کمک به مشرکان متجاوز برآمدند و آنان را در رخنه کردن به داخل مدينه از طريق محل مسکوني خويش، اميدوار نموده و مسلمانان را در رعب و وحشتي عظيم قرار دادند.

ولي سرانجام با کشته شدن "عمرو بن عبدود" به دست اميرمؤمنان، علي بن ابي طالب(ع) و عقب نشيني متجاوزان و مهاجمان به سوي مکه، دسيسه يهوديان بني قريظه در راه دادن مهاجمان متجاوز به داخل مدينه، نقش بر آب شد و آنان در نزد مسلمانان، رسوا و بي مقدار شدند.

هنگامي که مسلمانان از جنگ احزاب (خندق) آسوده شده و به خانه هاي خود برگشتند، پيامبر(ص) از جانب خداوند متعال، آنان را مأمور به نبرد با طايفه خيانت پيشه "بني قريظه" نمود.

بدين جهت، در روز چهارشنبه، بيست و سوم ذي قعدة سال پنجم قمري، پيامبر(ص) به همراه اصحاب و ياراني که در نبرد احزاب حضور داشتند، به سوي محله مسکوني بني قريظه حرکت نمود.

آن حضرت، عبدالله بن اُمّ مکتوم را جانشين خويش در مدينه نمود و پرچم سپاه اسلام را به دست امام علي بن ابي طالب(ع) سپرد.

حضرت علي(ع) در رأس دسته اي از سپاهيان اسلام، پرچم را تا دژ مستحکم بني قريظه به پيش برد و در آن جا به اعتزاز درآورد و سپس به سوي پيامبر(ص) برگشت و به اتفاق آن حضرت، در اطراف دژ يهوديان، سنگر گرفت.

مسلمانان، دژ يهوديان را کاملاً در محاصره گرفتند و طرفين، با پرتاب تير، يکديگر را نشانه گرفتند. ولي مسلمانان با روحيه قوي ايماني و برتري نظامي، صحنه را بر يهوديان تنگ کرده و آنان را در سختي و مشقت قرار دادند. يهوديان که با شدت عمل مسلمانان روبرو شده بودند، بناچار نماينده اي بنام "نَباش بن قيس" را جهت گفت و گو و پيدا کردن راه حل مناسب، به نزد رسول خدا(ص) فرستادند.

نماينده يهوديان به پيامبر(ص) عرض کرد: اي محمد(ص)! همان حکمي که بر "بني نضير" روا داشتني، بر ما نيز بدان راضي باش. دارايي ها، چهارپايان و اراضي ما از آن شما باشد، ولي از خون ما درگذريد و اجازه دهيد به همراه زنان و فرزندانمان و به اندازه بار شتران از اسباب و اثاثيه را برداريم و از اين ديار بيرون رويم.

پيامبر(ص)، تقاضايش را نپذيرفت و فرمود: بايد تسليم گرديد.

نماينده يهود گفت: ما هيچ چيزي از اين جا بيرون نمي بريم و تنها خودمان به همراه زنان و فرزندانمان بيرون رويم.

پيامبر(ص) نپذيرفت و مجدداً تأکيد نمود، که يهوديان خيانت پيشه و سرکش بايد تسليم گردند. نماينده يهود بدون دست يابي به

نتیجه مثبتی به نزد قوم و قبیله اش برگشت و تأکید پیامبر(ص) را به اطلاع آنان رسانید.

آنان، یکدیگر را سرزنش و ملامت کردند، که چرا خیانت کردیم و با دشمنان اسلام، هم راز و هم دست شده و در صدد نابودی اسلام برآمدیم؟

ولی، حاضر به تسلیم شدن، نگردیدند.

آنان، چون با سرسختی و پیش روی سپاهیان اسلام، روبرو گردیدند، از پیامبر(ص) درخواست کردند، که "ابولبابه بن عبد منذر" را جهت گفت و گو به نزد آنان بفرستد. پیامبر(ص) پذیرفت و ابولبابه را به نزد آنان فرستاد و به وی تأکید کرد، که آنان را وادار به تسلیم کند.

ابولبابه، به سوی اهالی "بنی قریظه" رفت و با آنان گفت و گو کرد و تلاش بلیغی به عمل آورد، که آنان را وادار به تسلیم شدن کند.

یهودیان از او پرسیدند: اگر تسلیم شویم، پیامبر(ص) با ما چه خواهد کرد؟

او در پاسخشان، به گوی خود اشاره کرد. یعنی همه شما را سر می برد.

ولی بی درنگ پشیمان شد و در خود احساس شرم و ندامت کرد. زیرا به پیامبر(ص) خیانت کرده و راز آن حضرت را افشا نمود و تصمیم پیامبر(ص) به اطلاع یهودیان رسانید. به همین جهت، نمی توانست با این رسوایی بزرگ به نزد پیامبر(ص) برگردد و از آن حضرت، شرم داشت.

از راه دیگر، به سوی مسجدالنبی(ص) در مدینه رفت و خود را به ستونی از ستون های مسجد، که بعدها به اسطوانه ابولبابه و یا اسطوانه التوبه معروف گردید، طناب پیچ کرد و محکم بست.

از خوردن و آشامیدن امتناع کرد و دایم به استغفار، توبه و راز و نیاز مشغول بود و مدت پانزده روز به همان حال باقی بود، تا خداوند متعال، توبه اش را پذیرفت و از گناهش درگذشت. آن گاه، پیامبر(ص) با دستان مبارک خود، طناب را باز کرد و او را رهانید و وی را مودر تفقد و ترحم خویش قرار داد.

اما یهودیان بنی قریظه، هر چه مقاومت کردند، سودی عایدشان نگردید و سرانجام تسلیم گردیدند.

مسلمانان، آنان را اسیر نموده و مردانشان را در مکانی نگهداری کردند و زنان و فرزندانیشان را در جای دیگر، متمرکز نمودند و تمام دارایی ها، چهارپایان و اسباب و وسایلشان را به غنیمت گرفتند.

"طایفه اوس" که یکی از دو طایفه بزرگ انصار و از مسلمانان معروف مدینه بوده و سابقاً با بنی قریظه هم پیمان بودند، از پیامبر(ص) درخواست تقلیل کیفرشان را نمودند و پیامبر(ص) اختیار آنان را بر عهده "سعد بن معاذ" که از بزرگان و ریش سفیدان طایفه اوس بود، گذاشت و فرمود که هر چه وی بر آن حکم کند، من نیز به همان راضی خواهم بود.

سعد بن معاذ، پس از قرار گرفتن در جای داور، به طایفه اوس گفت: علیکم عهدالله و میثاقه أنّ الحکم فیکم ما حکمت؟

آیا با خدا، عهد و پیمان می بندید که هر چه من حکم کردم، شما نیز آن را بپذیرید و گردن نهید؟

جملگی گفتند: آری، می پذیریم.

سعد بن معاذ گفت: حکم من این است که فتنه جویان، کشته شوند و زنان و فرزندانیشان اسیر و دارایی هایشان، میان مسلمانان تقسیم گردد.

پیامبر(ص) فرمود: ای سعد! همان چیزی را داوری کردی که خداوند متعال از هفت آسمان بالا، همان را حکم می کند.

بدین گونه، یهودیان خیانت پیشه و فتنه جو، به سزای کردارشان رسیده و جملگی محکوم به مرگ شدند و بازماندگان و دارایی هایشان، به دستور پیامبر(ص)، در میان مسلمانان تقسیم گردید.

